

مقابله با جهل و نفاق، وظیفه اصلی نیروهای انقلاب در گام دوم

بیانات حضرت آیت الله مصباح در جلسه با جمعی از فعالان فرهنگی و پیشکسوتان انقلابی قم در تاریخ

۱۳۹۸/۱/۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين والصلوه والسلام على سيدالانبياء والمرسلين حبيب اله العالمين ابى القاسم محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين

اللهم كن لوليک الحجّة ابن الحسن صلواتک علیه وعلى آبائه فى هذه الساعه وفى كل ساعه ولياً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعيناً حتى تسکنه ارضک طوعاً وتمتعه فيها طويلاً. تقدیم به روح ملکوتی امام راحل رضوان الله علیه و شهدای والامقام اسلام صلواتی اهدا می کنیم.

مقدمه

تشریف فرمایی عزیزان را به این مؤسسه که به نام مبارک امام(ره) مزین است، خوش آمد عرض می کنم. بنده هم به نوبه خودم فرارسیدن ایام مبارک ماه رجب و اعیاد شعبانیه را به پیشگاه مقدس ولی عصر اروحنا فداه و همه دوست داران اهل بیت علیهم السلام به خصوص حضار محترم تبریک و تهنیت عرض می کنم. عاجزانه از خدای متعال درخواست می کنیم که به ما توفیق بدهد که هر روز و هر ساعت وظیفه مان را بهتر بشناسیم و توفیق انجام وظیفه با اخلاص بیشتر را پیدا کنیم.

چهل سال دوم؛ گام دوم انقلاب به سوی ظهور

مقام معظم رهبری چهل سال اول انقلاب را گام اول نامیدند. این بیان می تواند اشاره به این مطلب داشته باشد که چهل سال دوم نیز گام دوم است و این گامها تا ظهور حضرت ولی عصر^{عجل الله فرجه الشريف} ادامه خواهد داشت. دعا می کنیم که هر چه زودتر این گامها برداشته شود و به مقصد برسیم. جا دارد که در این فرصت این دو گام را با هم مقایسه کنیم و گام اول را ارزیابی کنیم؛ ببینیم که در این مدت چه کردیم و آیا همه کارهای ما کامل و صالح بوده است یا در برخی از آنها اشتباهاتی نیز داشته ایم؟ اگر کمبودی در کارهای مان بوده است، بکوشیم که در گام دوم این کمبودها را جبران کنیم و نه تنها این کمبودها تکرار نشود بلکه جبران گذشته نیز بشود.

امام(ره)؛ علمدار تبیین مسایل سیاسی اجتماعی اسلام

یکی از تفاوت‌هایی که می‌توان بین این دو گام در نظر گرفت و آن را برای شناخت بهتر تکالیف و عمل بهتر منشأ اثر قرار داد، این است که در چهل سال اول _به‌خصوص در سال‌های اول نهضت حضرت امام تا زمانی که به پیروزی انقلاب منتهی شد_ مسائلی در جامعه متدینان مطرح می‌شد که کم‌سابقه بود. ما قبل از شروع نهضت حضرت امام ^{رضوان‌الله‌علیه} سال‌ها درس ایشان می‌رفتیم. در آن زمان درس‌های دیگری نیز بود؛ دوران مرحوم آیت‌الله بروجردی اوج مرجعیت بزرگ شیعه و بسیار افتخارآمیز بود، اما هم در حوزه و هم در مجامع دینی مثل مساجد و منبرها، مسایلی سنتی البته گاهی با آب، رنگ یا عمق بیشتری تکرار می‌شد. معمولاً چه در سطح مراجع و بزرگان و چه در سطح جوان‌ترها کتاب‌ها و بحث‌هایی که نوشته و گفته می‌شد، مسایلی بسیار ساده بود. برای مثال یکی از بهترین کارهای نویی که در آن زمان در حوزه شروع شد و بسیار افتخارآمیز بود، تأسیس مجله مکتب اسلام بود؛ بزرگانی از امثال مرحوم آقا موسی صدر و شهید بهشتی در آن مقاله می‌نوشتند. این که حوزه به جایی رسیده بود که چنین مجله‌ای منتشر کند بسیار حیرت‌انگیز بود، با این که مطالب آن چندان با مطالب سنتی تفاوتی نداشت و بسیاری از آن‌ها تکرار همان مطالبی بود که روی منبرها گفته یا در کتاب‌ها نوشته می‌شد. بعد از آن که حضرت امام ^{رضوان‌الله‌علیه} نهضت روحانیت را شروع فرمودند، چیزهایی مطرح شد که قبلاً مطرح نبود؛ مثل این که علما و منبری‌ها زندان بیفتند، شکنجه ببینند و تبعید شوند، خود امام در مقابل دولت و درباره شاه این‌گونه گستاخانه صحبت کند و بگوید: می‌گویم گوشت را بگیرند بیرونت بیندازند. یکی از مسایلی که برای ما طلبه‌ها بسیار عجیب بود این بود که یک مرجع تقلید این‌گونه با مسائل سیاسی کار داشته باشد. در آن زمان ورود به مسایل سیاسی برای روحانیان انگ شمرده می‌شد. برای مثال مرحوم سید ابوالقاسم کاشانی با مرحوم سید احمد و سیدمحمدتقی خوانساری از شاگردان برجسته آقا ضیاء عراقی(ره) بودند. نقل شده است که مرحوم آقا ضیاء گفته بودند که هر کدام از این سه شاگرد از یک جهت بر دیگری امتیاز دارد. این سخن به این معناست که این سه نفر در عرض هم بوده‌اند؛ سیداحمد خوانساری معروف به تقوا بود، سیدمحمدتقی خوانساری که آن مرجعیت معروف را داشتند، اما مرحوم آقای کاشانی در تهران بود و به عنوان یک آخوند سیاسی شناخته می‌شد و بنده به یاد نمی‌آورم که کسی ایشان را در شمار مراجع ذکر کرده باشد. وقتی صحبت از ایشان می‌شد، می‌گفتند: ایشان آخوند سیاسی است و همین کافی بود که دیگر کسی درباره مرجعیت ایشان سخن نگوید. سیاسی بودن انگی بود که افراد را در جامعه متدینان منزوی می‌کرد. اما امام(ره) آمد و گفت: دخالت

در امور سیاسی اجتماعی اسلام، از اعظم واجبات است، حفظ نظام اسلامی از نماز واجب‌تر است، بخش اعظم فقه ما مربوط به سیاست و مسائل اجتماعی است. این سخنان، سخنان بسیار نویی بود و جامعه متدینان تا قبل از آن با آن آشنا نبودند. خداوند به خاطر اخلاصی که امام داشت، به سرعت این اندیشه را در قلوب جامعه جایگزین کرد و کسانی تربیت شدند که تا پای جان برای اطاعت امر امام حاضر باشند و بالاخره پس از پانزده سال انقلاب به پیروزی رسید. بنده به یاد نمی‌آورم که در مدت این پانزده سال حتی یکی از اساتید و بزرگان حوزه که در ردیف امام و از اقران ایشان بودند، گفته باشند که ما احتمال می‌دهیم که امام(ره) پیروز بشود؛ همه مطمئن بودند که راه امام(ره) به جایی نمی‌رسد. می‌گفتند: ایشان چیزی را وظیفه خودش می‌داند و انجام می‌دهد، ولی به جایی نمی‌رسد. شاه قدرت بسیاری دارد و پشت سرش انگلیس و آمریکا است، چه کسی می‌تواند با این‌ها در بیفتد؟! ولی امام مثل کوه بود و تکان نمی‌خورد، می‌گفت این کار وظیفه است و باید آن را انجام داد، ولو بلغ ما بلغ! خداوند مهر ایشان را در دل‌ها انداخت و به برکت فداکاری‌های کسانی که برخی از آن‌ها را دیده و شناخته‌ایم و بسیاری از آن‌ها هنوز هم گمنام و ناشناخته هستند، انقلابی واقع شد که در دنیا بی‌نظیر بود و هنوز زود است که ما بتوانیم ارزیابی کنیم که چه کاری انجام شد؛ اجمالا نه تنها اسلام در دنیا زنده شد، یکی از سران کشور اتریش گفت: پس از انقلاب ایران ما جرأت کردیم از مسیحیت نیز حمایت کنیم. ما معنای این مسئله را درست نمی‌توانیم ارزیابی کنیم؛ خداوند به آخوندی که زندگی‌اش به زحمت اداره می‌شود، چنان عزتی و برکتی بدهد که نه تنها اسلام را در دنیا زنده کند، بلکه همه ادیان را زنده کند و مسئولی مسیحی بگوید که ما به برکت انقلاب اسلامی ایران جرأت پیدا کردیم که دم از دین بزنیم! و هنوز زود است که ما بفهمیم امام چه کار کرد. همه این‌ها در دوران چهل ساله اول بود. بعد از رحلت امام‌رضوان‌الله‌علیه نیز خداوند جانشین برجسته و شایسته‌ترین فردی که می‌توانست نقش ایشان را ایفا کند، به جامعه معرفی کرد و دل‌ها پذیرفت و با رهبری ایشان آرام شد.

شاید بتوان حرکت امام را به حرکت بعضی از انبیا در دورانی که سابقه دینی در جامعه آن‌ها نبود، تشبیه کرد. قرآن درباره نهضت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تصریح می‌فرماید که **لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ** [۱] پیغمبر اکرم در میان مردمی مبعوث شد که در کل جامعه بیش از ده دوازده نفر آن‌ها خواندن و نوشتن نمی‌دانستند. در مدت کوتاه بعثت پیامبر برکات الهی به دست مبارک ایشان نازل شد و اسلام بر همه عالم سایه افکند؛ نیمی از عالم در فرصت کوتاهی به اسلام گرایش پیدا کرده یا زیر چتر اسلام قرار گرفتند،

ولی در همان زمان نیز بسیاری از مطالب وجود داشت که برای عموم مردم بدون ابهام نبود، ولی مردم به خاطر شخصیت پیغمبر اکرم، علاقه‌ای که به او داشتند و مقامی که خداوند متعال به ایشان داده بود، فرمایشات ایشان را می‌پذیرفتند و درصدد این نبودند که درباره آن تحقیق کنند و عمق مطلب را به دست بیاورند. اوائل نهضت حضرت امام نیز مردم از روی علاقه‌ای که به ایشان داشتند فرمایشات ایشان را می‌پذیرفتند، حتی در بحث‌هایی که گاهی در جلسات خواص مطرح می‌شد، فرمایش ایشان فصل الخطاب بود. ولی این مسئله لوازمی را به دنبال دارد. همان‌گونه که بعد از وفات پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بین مسلمان‌ها اختلافاتی بروز کرد و تا آن‌جا به پیش رفت که اصحاب خاص و مسلمان‌های واقعی در اقلیتی شاذ قرار گرفتند. حداکثر دوازده نفر طرفدار علی علیه‌السلام باقی ماندند. امیرمؤمنان مشغول دفن پیغمبر بودند که مسئله را به ایشان خبر دادند. ایشان بیل را روی خاک‌ها قرار دادند، دست به کمر گرفتند و آیات ابتدایی سوره عنکبوت را خواندند؛ الم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ.

نادانی و هواپرستی؛ عوامل اصلی فتنه‌های اجتماعی

بلا و فتنه عظیمی که در عالم اسلام اتفاق افتاد، دو عامل داشت؛ نادانی و هواپرستی. در فتنه‌های اجتماعی دست‌کم یکی از این دو عامل، عامل اصلی است؛ یا کسانی نمی‌دانستند که راه چیست و فریب خوردند یا کسانی می‌دانستند اما به خاطر دلخواه‌شان حق را پایمال کردند. نمونه‌های مختلفی از این جریان در طول ۱۴۰۰ سال تا کنون اتفاق افتاده است. سنت امتحان، سنت الهی در این عالم است و چیزی شبیه این در انقلاب ما نیز اتفاق افتاد؛ کسانی زیر سایه امام رشد کردند، بزرگ شدند، مقام، محبوبیت یا منافع مادی پیدا کردند، اما بعد امتحان خوبی ندادند.

خداوند متعال به جامعه ما لطف کرد و رهبری به ما داد که بتواند این جامعه را مدیریت کند، به‌گونه‌ای که از هم نپاشد، دستاوردهای انقلاب باقی بماند و در شرایط موجود در حد امکان رشد کند. در طول تاریخ نیز جایی را سراغ نداریم که پیامبر یا رهبر حقیقی، بنیان جامعه صالحی را گذاشته باشد و همه افراد و پیروانش تا آخر سالم بمانند و کاملاً راه او را ادامه بدهند. هر جا هدایتی بوده است، انحرافات نیز پیرامونش پیدا شده است. این لازمه سنت الهی در آفرینش انسان در این عالم است تا زمینه امتحان فراهم بشود. فتنه و امتحان سنتی ثابت است و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت. اصلاً پیدایش و زندگی انسان در این عالم برای این

است که شرایط متضادی به وجود بیاید تا افراد تصمیم بگیرند و انتخاب کنند؛ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ [۲]

نسل آینده و خطر فراموش کردن انقلاب و اهداف آن

در چهل سال اول، آن اخلاص، مدیریت و ویژگی‌های شایسته امام و جانشین شایسته ایشان باعث شد که این انقلاب شکست نخورد و دستاوردهایش از بین نرود و نسل بعدی هم که سر کار می‌آیند از نسل گذشته بیگانه نشوند. این مسئله بسیار مهم است. این‌که مقام معظم رهبری در بسیاری از فرمایشات‌شان بر این مسئله تأکید می‌کنند که جوان‌های آینده ما مایه امیدند، ما به آن‌ها امید داریم و آینده بهتر خواهد شد، برای دفع این احتمال است که هر جا انقلابی واقع شده، پس از دو نسل، رهبران جدید با انگیزه‌های جدید و شرایط اجتماعی خاصی آمده‌اند و فراموش کرده‌اند که هدف از انقلاب چه بوده است. گاهی زبان‌شان باز می‌شود و نه تنها قدردانی نمی‌کنند، بلکه انتقاد نیز می‌کنند و می‌گویند امام تندروی کرد؛ اگر با شاه نیز مذاکره کرده بود، این همه کشته نمی‌دادیم، اگر دولت اسلامی در ابتدای پیروزی انقلاب با آمریکا کنار آمده بود و سفارتخانه آمریکا را تصرف نمی‌کردیم، این همه مشکلات نداشتیم. گاهی این سخنان در کلاس‌های دانشگاه گفته می‌شود و البته این دغدغه وجود دارد کم‌کم موج این شبهات به توده مردم نیز سرایت کند. فرزندان ما که اکنون کودکانی دبستانی هستند، پس از آن‌که بزرگ شدند و به سن ازدواج رسیدند، وقتی با مشکلاتی در زندگی روبه‌رو می‌شوند، می‌گویند: چه شد؟ چرا این طور شده است؟ چرا ما مثل فلانی‌ها نیستیم؟! آیا نمی‌شد کاری کنیم که این همه گرفتاری، گرانی و تورم نباشد؟ شاید رهبران انقلاب بلد نبودند؟! اصلاً ارزش انقلاب و هدف از آن فراموش می‌شود. شبهه است و شیطان نیز بیکار ننشسته است و خداوند تا روز قیامت به او برای وسوسه مهلت داده است.

یکی از تفاوت‌های اساسی چهل سال اول با دوم، این است که ما نسبت به تبیین ارزش‌های اسلامی و مبانی اعتقادی انقلاب برای نسل آینده مسئولیت داریم. در آن زمان کلام امام برای همه حجت بود و وقتی می‌گفتند: امام چیزی را فرموده است، دیگر کسی چیزی نمی‌گفت؛ حتی کسانی که ته دلشان به سخنان امام باور نداشتند نیز جرأت نمی‌کردند که مخالفت کنند. خداوند آن چنان محبوبیتی به امام داده بود که همه دل‌ها تسلیم او بود و حتی شیاطینی که مخالف او بودند، منافقانه موافقت می‌کردند. اما نسل آینده را چه کسی، براساس چه اعتقادات، فکر و مبانی‌ای تربیت خواهد کرد؟ چه کسی به شبهه‌هایی که به وسیله انبوه

رسانه‌های شیطنانی پیوسته در حال تزریق به جوانان ماست، پاسخ خواهد داد؟ آیا جوانانی که فردا کارها را بر عهده می‌گیرند، مثل انقلابیان زمان امام هستند؟! آیا مثل آن نوجوان هستند که نارنجک به خود بست و به زیر تانک رفت؟! یا این که با هزار آرزوی مادی سرکار می‌آیند و اگر به آن‌ها نرسند دیگر علاقه‌ای برای کار ندارند؟! ما در چهل سال دوم وظیفه‌ای داریم که در چهل سال اول نداشتیم. خداوند به امام (ره) موقعیتی داده بود که فرمان و سخن ایشان برای همه حجت بود. اگر کسانی هم ته دل باور نمی‌کردند جرأت مخالفت نداشتند. مگر مسئول رسمی دولت می‌توانست خلاف سخن امام حرف بزند؟! اگر امام چیزی می‌فرمود، همان فصل الخطاب بود، اما امروز این طور نیست. امروز در گوشه و کنار، حتی در جاهایی که هیچ انتظار نمی‌رود، درباره رهبر و درباره اصل نظام و مبانی فکری و اعتقادی نظام سؤالاتی مطرح می‌شود. کسانی به صورت رسمی درباره مبانی ولایت فقیه تشکیک می‌کنند. اگر اصل این مسئله زیر سؤال برود برای انقلاب چه می‌ماند؟ محور این انقلاب ولی فقیه است. اگر این محور نباشد اختلاف سلیقه‌ها، شخص‌ها، قومیت‌های مختلف و... جایی برای وحدت و هماهنگی و انسجام باقی نمی‌گذارد. این مسئله جدیدی نیست. امام فرمود: بخش اعظم فقه ما مربوط به مسائل سیاسی و اجتماعی است، اما حتی اکنون بعد از سال‌ها تلاش و تبیین، برخی مردم مسائل فقهی مربوط به روحانیت را صرفاً نماز، روزه، وضو و احکامی مثل آن می‌دانند. چیزی که دشمنان اسلام و دشمنان دین به دنبال آن بودند. آن‌ها از دوران رنسانس تلاش کردند که سکولاریسم را ایجاد بکنند و طرفدار پیدا بکنند و حساب دین را از زندگی اجتماعی مردم جدا کنند. جوان‌هایی که در آینده مسند امور را به دست می‌گیرند، از کجا بفهمند که بخش اعظم دین و فقه مربوط به مسائل سیاسی و اجتماعی است؟

وظیفه اصلی ما در چهل سال دوم انقلاب

باری که امام و جانشین شایسته ایشان در در چهل سال اول بر دوش کشیدند و نگذاشتند مبانی فکری و اعتقادی انقلاب از ذهن‌ها دور بشود و مورد تشکیک قرار بگیرد، امروز بر عهده ماست. باید در چهل سال دوم تلاش کنیم که در سطوح مختلف جای تشکیکی برای آن‌ها باقی نماند. ما الحمد لله مبانی محکم و ادله قوی داریم؛ سال‌ها بحث خود امام بحث ولایت فقیه بود. بزرگانی مثل مرحوم آقای مؤمن رضوان‌الله‌علیه زحمت کشیدند و برای ما مباحث ولایت فقیه را تبیین کردند. اگر با رفتن آن‌ها پرونده این فعالیت‌ها بسته شود فردا جوان‌های ما بر اساس چه فکری تربیت خواهند شد. آیا آن‌ها امامی می‌بینند؟! آیا سخنرانی‌های امام را می‌شنوند؟! آیا استادشان آقای مؤمن خواهد بود؟!

ما باید احساس وظیفه کنیم و مطالبی را که در آن زمان به صورت اجمالی به خاطر اعتماد به کلام امام می پذیرفتیم با دلیل اثبات کنیم. هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله دست حضرت علی علیه السلام را بلند کرد و گفت: **من کنت مولاه فهذا علی مولاه**، هیچ کس اعتراض نکرد، اما پس از ۷۲ روز، هنوز پیکر پیغمبر روی زمین بود که اصحاب نزدیک پیغمبر این مسئله را مطرح کردند که جانشین پیغمبر را چه کسی باید تعیین کند؟ آیا او باید از انصار باشد یا از مهاجرین؟! هنوز جنازه پیغمبر دفن نشده بود و با این که حضرت به صراحت علی علیه السلام را به جانشینی خود معرفی کرده بود، گفتند: این سخن پیغمبر به خاطر این بود که علی را دوست می داشت. عده ای به واسطه جهل فریب خوردند، ولی شیاطین به واسطه هواپرستی و دنیاپرستی شان به دنبال این انحراف بودند. این دو عامل همیشه در جامعه وجود خواهد داشت. از یک سو ما وظیفه داریم که با جهل مبارزه کنیم و هر چه می توانیم حقایق را روشن تر کنیم تا جای تشکیک در آن نماند. از سوی دیگر نباید بگذاریم که هواپرستان در جامعه اوج بگیرند. اگر در هر کدام از این وظایف کوتاهی کنیم به خون های شهدا و به امام شهدایمان خیانت کرده ایم. وظیفه ما تنها نماز و روزه نیست. نخبگان جامعه باید مسئولیت های اجتماعی را بپذیرند و خودشان را آماده کنند تا برای آینده کشور نیرو بسازند. باید برنامه ریزی کنند که چه آموزش هایی ببینند، چه رفتارها، تمرین های عملی و مهارت های اجرایی داشته باشند تا بتوانند این بار را به منزل برسانند. اگر ما از این وظیفه غافل بشویم و به همین مسایل نماز، روزه، دماء ثلاثه و... اکتفا کنیم، انقلاب حفظ نخواهد شد. در این صورت نسل آینده ما انقلابی نخواهد شد.

مقابله با جهل و نادانی؛ وظیفه نخبگان در گام دوم انقلاب

یکی از تفاوت های اساسی گام دوم با گام اول این است که گام اول را به تبعیت امام و با خوشبینی و اعتماد به امام و جانشین امام طی کردیم. اعتماد متدینان ما به سیره امام بود، بسیاری از آن ها حدیث و آیه نمی دانستند و می گفتند: امام فرموده است و دیگر حرف تمام است، اما در آینده معلوم نیست که این وضعیت باقی بماند. ما در سطوح مختلف نیازمند مطالب تبیین شده هستیم و باید این مطالب برای کودکان دبستانی تا جوانان دانشگاهی و فوق دانشگاهی تبیین شود و آن قدر دلیل محکم داشته باشد که شیاطین نتوانند در آن نفوذ کنند.

در زمانی که حضرت امام(ره) استاد جوانی در حوزه بود، فردی روشنفکر مآب، کتابی به نام «اسرار هزار ساله» نوشت. امام(ره) در همان زمان کتاب «کشف اسرار» را در پاسخ به شبهات آن کتاب نوشت. در آن زمان کتاب امام در این حد و موقعیت ممتاز بود و با این که هنوز کسی امام را نمی‌شناخت، اما کتاب کشف اسرار را می‌شناختند. هم‌چنین وقتی درباره بعضی اعتقادات شیعه از طرف برخی از روشنفکرها شبهاتی مطرح شد، حضرت امام با مرحوم شیخ ابوالفضل مفسر و مرحوم بهاءالدینی جلسه‌ای تشکیل دادند و با هم کتاب «عبارات الانوار» را بحث می‌کردند تا این مسائل را خوب حل‌اجی کنند و بتوانند آن را انتشار بدهند. امروز ما در مقابل این همه شبهاتی که پیوسته افکار جوان‌های ما را بمباران می‌کند، چقدر کتاب نوشته‌ایم، چقدر کلاس تشکیل داده‌ایم و چه برنامه‌ای برای مقابله با آن‌ها داریم؟! در آن زمان در کشور شیعی ما کسی به این آسانی‌ها درباره امامت شک نمی‌کرد، ولی امام احساس خطر کرد و مدتی با بزرگانی دیگر عبارات الانوار را مورد بحث قرار دادند، ما امروز صدها برابر آن روز با شبهات مواجه هستیم و در همه چیز از اصل اعتقاد به خدا تا امام زمان و ولایت فقیه شبهه وارد می‌کنند، چقدر در این زمینه کار می‌کنیم و چقدر احساس مسئولیت می‌کنیم؟ البته اولین تکلیف گردن ماست، ولی دیگران هم باید کمک و مطالبه کنند.

مبارزه با منافقان؛ وظیفه دوم نخبگان در گام دوم انقلاب

وظیفه دوم مبارزه با هواپرستان است؛ کسانی که دنبال فرصت هستند تا جیب‌شان را پر کنند، دنبال مقامی هستند تا به مقامی برسند؛ حتی گاهی به اسم انقلابی‌گری و پیروی خط امام نیز کار می‌کنند و تا زندگی‌شان می‌چرخد، انقلابی هستند، اما همین که می‌بینند منافعشان در خطر است، یواش یواش کنار می‌کشند. این‌ها دشمنان پشت‌پرده و منافقان این زمان هستند. البته لزومی ندارد که فریاد بزنیم که چه کسی این‌طور است. خداوند نیز خطاب به پیغمبرش می‌فرماید: اگر می‌خواستیم منافقین را به تو معرفی می‌کردیم، ولی معرفی نمی‌کنیم؛ **وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَלَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ** [۳] اگر کسی بگوید در محله و خانه پیغمبر نیز منافقان بودند و دست‌اندر کار بودند، خیلی نباید تعجب کرد. این سنت الهی برای امتحان است، اما باید سران‌فتنه و پشت‌پرده‌ها را شناخت. باید کسانی را که سر و سری با آمریکا و انگلیس دارند، شناخت و در عمل با آن‌ها مواجهه کرد و نگذاشت پیش بیاید؛ البته این کار باید از راه معقول انجام بگیرد، این که انسان داد بزند و در جامعه ایجاد اختلاف و تشنج کند، درست نیست. باید از راه معقول و خاموش با دشمنان مبارزه کرد. این که فریاد بزنیم که فلانی ضدانقلاب یا چنان است، مشکلی را حل نمی‌کند؛ عوام همه چیز را درست نمی‌فهمند و منافقان شواهدی را درست می‌کنند و اختلاف ایجاد می‌شود. شیطان نیز همین اختلاف را

می‌خواهد و وضع بدتر می‌شود. مؤمنان باید بدانند که چه وظیفه‌ای در مقابل منافقان دارند و اجازه ندهند که زمینه برای پیشرفت آن‌ها فراهم بشود؛ البته بدون این که سر و صدایی ایجاد کنند و فریاد بزنند و پرده‌داری کنند. در جای خودش نیز بی‌سر و صدا حرفشان را بزنند، رفتار مناسب از خود نشان بدهند، رأیشان را بدهند و نگذارند آن‌ها پیش بیفتند.

وقتی امثال بنی‌صدر نزد امام می‌رفتند، امام آن‌ها را رد نمی‌کرد، حتی وقتی بنی‌صدر رأی آورد، امام حکم او را امضا کرد. مصالح اجتماعی اقتضا نمی‌کند که پرده‌داری کنند! امام (ره) در اواخر عمر خود نیز فرمود: من از ابتدا به این که فلان شخص قائم مقام باشد معتقد نبودم، ولی همان‌طور که می‌دانید در طول چندین سال اظهار نکرد؛ زیرا ایجاد اختلاف می‌شد و کسانی بهانه درمی‌آوردند و اصل انقلاب سست می‌شد. ما باید این مسایل را یاد بگیریم و در مسائل اجتماعی سیاسی راهی مؤثر را پیدا کنیم که کم‌خطرتر و کم‌هزینه‌تر باشد. با سخنان منطقی، آرام و مؤدبانه کارمان را بکنیم و دیگران را روشن کنیم تا هم رفع جهل شود، هم با راه شیطان و خودپرستی و هواپرستی مبارزه شود.

در چهل سال دوم این دو کار را باید با جدیت دنبال کنیم و گرنه به حسب اسباب ظاهری این خطر وجود دارد که انقلاب ما با همه دستاوردهای عظیمش رو به افول برود. از بیان این مسئله تعجب نکنید! در زمان امام صادق و امام کاظم سلام‌الله‌علیهما نیز وضعیت به گونه‌ای نبود که ائمه بتوانند حتی نزد خویشان و مسلمان‌هایی که به ایشان نزدیک بودند به صراحت درباره حکامی که بر مسند قدرت بودند، سخن بگویند. امام صادق علیه‌السلام را شبانه با سربرهنه از مدینه به بغداد نزد منصور دوانقی لعنه‌الله بردند، وقتی او به حضرت گفت که شما چنین و چنان کردید، حضرت فرمود: خلاف به اطلاع شما رسانده‌اند. به صراحت نگفت که من آمده‌ام با تو مبارزه کنم و تو غاصبی و باید چنین و چنان کنی! بنی‌عباس همان کسانی بودند که به عنوان حمایت از اهل بیت به قدرت رسیده و بنی‌امیه را شکست داده بودند. حتی گفته‌اند که عامل پیروزی بنی‌عباس بر بنی‌امیه حمایت از اهل بیت بود، اما همین بنی‌عباس امام صادق را نیمه شب از مدینه به طرف بغداد بردند و حضرت علم مبارزه با آن‌ها را برنیفراشت. ما باید شرایط را بسنجیم و در هر زمانی سعی کنیم از راهی که بهتر است، استفاده کنیم و حق را پیش ببریم؛ گاهی باید این کار را علنی و آشکارا انجام داد، گاهی باید شمشیر را از رو بست، گاهی نیز باید تقیه کرد. تقیه نیز فقط این نیست که انسان در مقابل کفار عقیده خود را پنهان کند یا فلان رفتار را داشته باشد، تقیه در مسائل سیاسی اجتماعی نیز وجود دارد. هر جا که امر بین دو واجب که خطر یکی بیشتر است دایر می‌شود، باید خطر کمتر را انتخاب کرد. هر جا که امر

بین دو چیز که یکی اولویتش بیشتر است، دایر می‌شود، باید آن‌که اولویت بیشتری دارد را انتخاب کرد. اصل تقيه این است. ما در هر زمانی باید بسنجیم و بین دو مسئله که هر دو طرف آن خطر دارد، بینیم کدام به اصل انقلاب لطمه می‌زند، کدام هزینه‌اش بیشتر است و برای انقلاب و آینده انقلاب ایجاد اختلاف و خطر می‌کند، آن را کنار بگذاریم. جوانی با همه حسن‌هایی که دارد، این عیب را نیز دارد که کم‌تجربگی هم با آن توأم است و قضاوت‌ها در آن سریع است. گاهی می‌بینی که بعضی افراد ساده، نسبت به مقام معظم رهبری نیز اعتراض می‌کنند که چرا آقا با فلانی این‌گونه سخن گفت یا چرا به صراحت فلانی را رد نمی‌کند؟! روشن است که ایشان باید مصالح کلی اسلام را بسنجد و نسبت به آن نیز وظیفه دارد.

نتیجه این‌که وظایف ما در چهل سال دوم سنگین‌تر است. باید درختی را که به دست امام غرس شد، آبیاری کنیم. اگر این کار را نکنیم، این درخت پژمرده می‌شود و خدای نکرده می‌خشکد. اگر می‌خواهیم این درخت نخشکد و بارور بشود، باید فداکاری کنیم، باید گذشت داشت و از مال، جان، آبرو و حیثیت برای آنچه مصالح اسلام و انقلاب اقتضا می‌کند، مایه گذاشت. عاجزانه دست‌مان را به پیشگاه ولی عصر ارواحنا فدا دراز می‌کنیم، ایشان را به حق دوستانش و به حق حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها قسم می‌دهیم که گوشه چشمی به ما و امثال ما بفرمایند و دعا کنند که خدا ما را به وظایفمان هدایت و توفیق انجامش را به ما مرحمت کند. از خداوند می‌خواهیم که ما را از شر شیطان، هوای نفس، جاه‌پرستی، مقام‌پرستی، پول‌پرستی، دنیاپرستی و خودپرستی حفظ کند، ما را از شر شیاطین انس و جن که با رفتار، گفتار و نوشتارشان دیگران را گمراه می‌کنند، حفظ بفرماید!

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.